

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

محتویات

۱ ولایت

- ۱.۱ اگر بخواهیم که امام زمان (عج الله فرجه) ما را بپذیرند، شرط اول آن این است که مهر دنیا نداشته باشیم
- ۱.۲ چه کار کنیم که به اعظم ولایت؛ وجود مبارک ولی الله الاعظم امام زمان (عج الله فرجه) برسیم؟
- ۱.۳ بعد از کار، بروید یک گوشه با امام زمان (عج الله فرجه) حرف بزنید
- ۱.۴ اول باید تشخیص نور بدهید، بعد به نور حرکت کنید. حالا که حرکت کردید، تسلیم آن نور باشید
- ۱.۵ یک شیعه، هفتاد و دو فرقه را فلج می‌کند!
- ۱.۶ تو هم امر خدا را اطاعت کن، خدا بشوی!
- ۱.۷ کسی که غیر از امر خدا حرف بزند، دجال است
- ۱.۸ خدا از هیچ‌کس به غیر از فقرای صابر عنرخواهی نمی‌کند
- ۱.۹ وقتی صفات ائمه (علیهم السلام) را داشته باشی، آن وقت مثل آنها می‌شوی
- ۱.۱۰ اگر وابسته باشیم، به ما راه نمی‌دهند
- ۱.۱۱ علی (علیه السلام) نخلستان درست می‌کند؛ اما یک وقتی هم برای بیتوته خدا گذاشته است

۲ خانواده

- ۲.۱ در زمان عقد، همسر تو، محرم راز تو نیست. چرا همه راز خودت را به او می‌گویی؟
- ۲.۲ ای دختران، بیایید حرف پدر و مادران را گوش دهید
- ۲.۳ خانه شما تا زمانی که آن را بت‌کده نکردید، بیت الله است
- ۲.۴ خانمها، اگر شما خانه‌داری کنید، ولایت‌پرور باشید، بچه‌داری کنید، امر شوهرانتان را اطاعت نکنید، اگر بمیرید، جزء شهدا هستید
- ۲.۵ آن نوری که به کوه سینا خورد، نور یک شیعه آخرالزمان بود
- ۲.۶ ارجاعات

ولایت

اگر بخواهیم که امام زمان (عج الله فرجه) ما را بپذیرند، شرط اول آن این است که مهر دنیا نداشته باشیم

رفقای عزیز، من از اول گفتم: ما باید تمرین ولایت کنیم. من بارها گفته‌ام یک وقت مثلاً شخصی که می‌خواهد جبهه برود، یا همین سربازها؛ این‌ها اول از برای جنگ می‌روند تمرین اسلحه می‌کنند؛ ما باید تمرین ولایت کنیم. ولایت تمرین دارد. تا به موقع خودش که انشاء الله آقا امام زمان (عج الله فرجه) تشریف بیاورند و هر کدام از ما را بپذیرند. (من بارها این حرف را گفته‌ام: باید ایشان ما را بپذیرند. پیش سایر ائمه (علیهم السلام) می‌شد بروی، ولی نمی‌شود پیش ولی الله الاعظم (عج الله فرجه) بروی، باید ایشان بپذیرد.) اگر بخواهیم که امام زمان (عج الله فرجه) ما را بپذیرند، شرط اول آن این است که مهر دنیا نداشته باشیم؛ چون که کسانی که مهر دنیا داشتند مادر ایشان را زدند، مادر ایشان را کشتند، محسن را کشتند. پس عزیزان من، ما باید تمرین کنیم، اندیشه داشته باشیم و اهل دنیا نباشیم. من بارها گفته‌ام که اهل این دنیا نباشید، تشخیص داشته باشید. هر کسی مطابق آبرویش باید از زر و زیور دنیا استفاده کند؛ نه اینکه بروید و یک گوشه بنشینید و چیزی را برای خودتان تنظیم کنید. عالم تنظیم است؛ ما باید امر را اطاعت کنیم.

چه کار کنیم که به اعظم ولایت؛ وجود مبارک ولی الله الاعظم امام زمان (عج الله فرجه) برسیم؟

ما خدمت رفقا در تهران بودیم؛ یک بحثی شد و سؤال کردند که اعظم ولایت چیست؟ ما چه کار کنیم که به اعظم ولایت برسیم؟ من گفتم: که من کوچکتر هستم که بگویم؛ اما من به دلیل ارادتی که به ولایت دارم یک صحبتی می‌کنم، خواهش می‌کنم شما اندیشه داشته باشید. ما چه کار کنیم که به اعظم ولایت برسیم؟ اعظم ولایت، الان وجود مبارک ولی الله الاعظم، امام زمان (عج الله فرجه) است. (صلوات) رفقای عزیز، همه شما باید دنبال کار بروید، این آقای دکتر باید به مطب برود، شما کارخانه دارید، آن آقا باید برود درسش را بخواند، باید درسش را خوب بخواند؛ چون که مملکت هم دکتر می‌خواهد، هم مهندس می‌خواهد. مملکتی که با سواد در آن نباشد، عقب افتاده است؛ اما سوادی که اتصال به ولایت باشد. عزیزان من، سوادی که اتصال به ولایت نباشد، ظلمت است.

پس اول باید چه کار کنیم؟ باید همه دنبال کار برویم. روایت داریم: دو، سه نفر، یک جایی ایستاده بودند سلام به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند، [پیامبر] جواب نداد. وقتی برگشتند، یکی از آنها خط به زمین می‌کشید، سلام کردند، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن سلام را جواب داد. گفتند: یا رسول الله، اینها همانها هستند. گفت: اینها دارند یک نقشه‌ای می‌ریزند؛ آن موقع بی‌کار بودند. پس باید دنبال کار رفت. اما چه کاری؟ آن کاری که شما انجام می‌دهید، به امر ولایت باشد. آقایان، من دلم می‌خواهد توجه بفرمایید: آن کاری که دارید می‌کنید، کار، به امر ولایت باشد؛ نه اینکه فقط بخواهید پول جمع کنید، مداخل کنید؛ البته خدا برکت می‌دهد، باید مداخل کنید؛ اما به امر ولایت. این آقای که درس می‌خواند، باید به امر ولایت باشد. دکتر، مهندس، همه باید به امر ولایت باشند و سر کار بروند. آقایان عزیز، خواهش می‌کنم توجه بفرمایید، حالا که شما دارید دنبال کار می‌روید؛ کار، امر است.

بعد از کار، بروید یک گوشه با امام زمان (عج الله فرجه) حرف بزنید

حالا همیشه باید در فکر باشید، این امری که اطاعت می‌کنید، از امر باید پیش صاحب امر بروید. ببین، الان آقای مهندس به من یک دستوری داده است، من دارم در کارگاه کار می‌کنم؛ اما اینقدر دلم می‌خواهد بروم و کمی پیش مهندس بنشینم. باید ما اینطوری باشیم؛ یعنی الان مهندس کل خلقت، امام زمان (عج الله فرجه) است. ما باید بخواهیم برویم و پیش او بنشینیم. پس حالا چه شد؟ هم به امر خدا کار کردی، و هم در صورتی که کار امر است؛ اما باید خود امر را از این کار واجب‌تر بدانی و بخواهی پیش ایشان بروی. آن موقع وقتی پیش ایشان رفتی، اتصال می‌شوی. حالا اتصال به چه می‌شوی؟ هم اتصال به او می‌شوی. او اتصال به خدا می‌شود و تو اتصال به امر می‌شوی؛ یعنی وجود مبارک آقا امام زمان (عج الله فرجه). حالا که امام زمانت را نمی‌بینی، چطوری اتصال شوی؟ برو یک گوشه با امام زمان (عج الله فرجه) حرف بزن. همیشه بخواهی از این کار کناره‌گیری، یک گوشه بنشینی و بگویی: یا امام زمان.

«به دینم قسم، من راست می‌گویم، من گاهی وقتها یک گوشه می‌روم و فکر می‌کنم. می‌خواهم عظمت «یا امام زمان» را معلوم کنم، عظمت «یا علی» را معلوم کنم، عظمت «یا زهرا» را معلوم کنم. عزیز من، آقا جان من، اینکه می‌گویم نیم ساعت تفکر، بهتر از هفتاد سال عبادت است؛ یعنی این. یک «یا علی» می‌گویم، یک «یا خدا» می‌گویم، بعد می‌گویم: خدایا، تو می‌دانی که من به تو راست می‌گویم. من به همه می‌توانم دروغ بگویم. خدا جان، یکی، به تو نمی‌توانم دروغ بگویم، یکی هم به ائمه (علیهم السلام). چون آنها می‌دانند و من کسی که می‌داند که نمی‌توانم دروغ نمی‌گویم. اگر الان جبرئیل تو نازل شود و بگوید، سلطنت سلیمان می‌دهم، این مدت‌ها که خیلی بالا رفتم. گفتم: اگر آنچه را که به امام زمان (عج الله فرجه) دادی به من بدهی، به امام زمان [قسم] به اسم تو نمی‌دهم؛ یعنی اسم تو را فدای تمام خلقت می‌کنم. باید اسم علی (علیه السلام) را فدای تمام خلقت کرد. آن وقت اگر اینطوری باشی، به تو آش پلو بدهند، گول می‌خوری؟ یک چیزی به تو می‌گوید، می‌گویی: زنده باد، مرده باد؟ رفقای عزیز، باید اینطوری باشید. من خدا می‌دانم، به امام زمان، آبروی خودم را ریختم تا شما آبرودار بشوید. به دینم، آبرویم را ریختم تا شما آبرودار شوید. نمی‌خواهم من معرفی شوم. من پیرمرد دیگر چه معرفی دارم؟ من یک پایم لب گور است. اینقدر که امورم بگذرد، داشته باشم که الحمد لله دارم. من قانع و راضی هستم. عزیزان من، اگر می‌گویم، نمی‌خواهم خودستایی کنم. ای امام زمان، تو شاهد باش که راست می‌گویم. عزیزان من، باید اینطوری باشید. والله، اگر نشوید یک روزی می‌شود که شما پشیمان خواهید شد. می‌گویید چرا ما را تلویزیون گول زد؟ چرا این عروسک‌بازی‌ها گول زد؟ چرا فکر ما این طرف و آن طرف بود؟ چرا در این فکر نیامدیم؟ عزیز من، فدایتان شوم، این است نیم ساعت فکر! باز دوباره می‌گویم: [خدایا] اگر همه این خلقت را به من بدهی و اسم خودت را بگیری، تو جفاکار نیستی، خدا، به من جفا شده است. اگر اسم علی را از من بگیری و تمام خلقت را به من بدهی، به من جفا شده است. این است آن کنار رفتن و با امام زمان (عج الله فرجه) حرف زدن.»

حالا برو بگو خانه‌هایم را چه کار کنم و ماشین می‌خواهم و نمی‌دانم فلان چیز را می‌خواهم! خجالت بکش! انسان، نباید چیزی را که نابود بشود، از امام زمانش بخواهد. چرا امام زمان (عج الله فرجه) را نمی‌بینی؟ چون فکرتان کوتاه است. آنکه می‌خواهی بپرسی، کوتاه است. مثل این است که من بیایم خدمت آقای دکتر، ایشان به من بگویند چه چیزی می‌خواهی؟ من بگویم یک شکم چلوکباب به من بدهید. می‌گویند: عجب آدم پستی هستی! رفقای عزیز، من دارم چه می‌گویم؟ به دینم، اگر لذتش را ببرید، شما هم متوجه هستید، اما اگر لذتش را ببرید، آن وقت می‌دانید این یعنی چه؟ یعنی با یک خدا گفتن، یک امام زمان، یک زهرای عزیز گفتن، لذت تمام عالم در قبضه خون و گلوله‌های خون می‌رود. بروید بچشید ببینید چه هست؛ اما دنیا را کنار بگذارید.

اول باید تشخیص نور بدهید، بعد به نور حرکت کنید. حالا که حرکت کردید، تسلیم آن نور باشید

خب، حالا یک قدری دست پابینش، حالا چه کار کنیم؟ ما دو تا مسیر می‌دهیم، هر کدام را می‌خواهید انتخاب کنید. مسیر دوم چیست؟ شما باید اول تشخیص نور بدهید؛ یعنی تشخیص ولایت بدهید. باید امشب، شب جمعه هست، تشخیص امام زمان (عج الله فرجه) بدهید. اگر با فکر و اندیشه نباشیم، ما نمی‌فهمیم. (رفقای عزیز، ببخشید، شما را نمی‌گویم، من یک چیز کلی می‌گویم، مبدا به شما جسارت کنم. همه شما باسواد و با کمال و با ولایت هستید.) اما اول ما چه کار کنیم؟ تشخیص نور بدهیم. چه نوری؟ والله، بالله، تالله، به دینم، این نوری که ما می‌بینیم، ظلمت است. به غیر از وجود مبارک ولی الله الاعظم (عج الله فرجه) یا قرآن نوری نیست. مگر خدا نمی‌گوید من اینها را از نور خودم خلق کردم؟ من روایت و حدیث می‌گویم. تمام نورهایی که شما می‌بینید، ظلمت است. اول باید تشخیص نور بدهید؛ یعنی وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه). زدن این حرف‌ها راحت است؛ اما اگر خودتان بخواهید بروید، در مسیر آن رفتن سخت است. راهنما می‌خواهد. راهنمای آن کیست؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام). عزیزان من، اول باید تشخیص نور بدهید، بعد به نور حرکت کنید. حالا که حرکت کردی، تسلیم آن نور باشید. باید تسلیم باشید. خدا هم گفته است تسلیم باشید. مگر نیست «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»^[۱]؟ مگر خدا نمی‌گوید تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شوید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: تسلیم علی (علیه السلام) شوید. تو تسلیم چه کسی می‌شوی؟ تو برای یک نان و چلوکباب تسلیم می‌شوی. این تسلیم بودن برای چلوکبابی؛ یعنی خدا، عقل ما را گرفته است؛ عقل نداریم، هوش داریم.

یک شیعه، هفتاد و دو فرقه را فلج می‌کند!

پس باید اول نور را تشخیص دهید، بعد حرکت کنید بعد که حرکت کردید، عمل کنید. حالا شما مثل چه کسی می‌شوید؟ مثل اصحاب امام حسین (علیه السلام) می‌شوید. عزیزان من، من راه را به شما نشان می‌دهم. خدا می‌داند اگر یک وقت عمل نکنید، یک روزی می‌رسد که پشیمان می‌شوید، فلانی به ما گفت. آنجا مطلب روشن می‌شود، بازی نخورید. عزیزان من، میان بازیگران نروید. حالا اصحاب آقا امام حسین (علیه السلام) همین کار را کردند. مگر تشخیص ندادند که امام حسین (علیه السلام)، امام هست؟ مگر تشخیص نور ندادند؟ مگر حرکت نکردند؟ حالا که حرکت کردند، آمدند و به امر امام حسین (علیه السلام) عمل کردند. حالا عزیزان من، طوری که نشده است. الحمد لله تنتان که سالم است، قدری امرار معاش هم دارید، زندگی‌تان هم خوب است و در فکر و خیال زیاد نیستید. بیایید قبول کنید، بیایید از این سرچشمه آب حیات بچشید، تا ابد زنده باشید. مگر خضر نچشیده که تا ابد زنده است؟ موسی را فلج می‌کند. والله، هفتاد و سه فرقه است، یک شیعه، هفتاد و دو فرقه را فلج می‌کند؛ یعنی فلج است. حالا امام حسین (علیه السلام) چه می‌کند؟ حالا اینها چه کردند؟ دوباره تکرار می‌کنم. اول تشخیص دادند، بعد تشخیص حرکت کردند، بعد امر امام حسین (علیه السلام) را اطاعت کردند. جان من، والله، یک وقت من می‌سوزم و می‌گویم. حالا امام زمان (عج الله فرجه) می‌گوید: «السلام علیک یا عبد الصالح، مطیع لله و رسوله». ببین، مطیع امام حسین (علیه السلام)، مطیع خداست. تو مطیع چه کسی می‌شوی؟ مطیع کس دیگری بشوی، مطیع شیطان شده‌ای. من بارها گفته‌ام: ما باید ولایت یکدیگر را بخواهیم، نه مطیع او شویم. ما مطیع او شویم یا یک کار خلاف هم می‌کند و یا دستور هم به تو می‌دهد. ما باید مطیع ولایت باشیم. ولایت که خلاف نمی‌کند. حالا آقا امام زمان (عج الله فرجه) به اصحاب جدش پاداش می‌دهد. می‌گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و رسوله، العبد الصالح». پدرم و مادرم به قربان شما. بابا جان من، کجا می‌روی مطیع می‌شوی که شیطان به تو بگوید پدر و مادرم به قربانت؟ عزیز من، بیا مطیع ولی الله الاعظم، امام زمان (عج الله فرجه) بشو.

ما کجا می‌رویم؟ چرا به ماوراء یقین نداریم. امروز یکی از رفقا در تهران با من تماسی داشت، یک صحبتی شد. گفتم: ما نمی‌فهمیم چه چیزی هستیم، چه چیزی به ما داده‌اند؟ ولایت به تو داده است. اگر من می‌گویم، درست می‌گویم. حالا این ولایتی که به تو داده است، اگر آن را نفروشی و نگه داری، خدا تو را مخیر کرده است. ممکن است ولایت را بفروشی، ممکن است ولایت تو را از تو بگیرند. عزیز من، باید مراقب باشی خدشه به ولایت نخورد. من بارها گفته‌ام علی (علیه السلام) در مغازه میثم می‌رود. دو من خرما داشت. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، می‌گفت: کسی بود هزار شتر سرخ‌مو داشت، علی (علیه السلام) به او اعتنا نمی‌کرد، در مغازه میثم می‌رفت و از میثم سراغ می‌گرفت. سراغ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، یعسوب الدین را می‌گرفتند، می‌گفتند: در مغازه میثم است.

حالا بالاتر از این، اگر تو ولایت را حفظ کنی، ببین خدا چه می‌گوید؟ می‌گوید: «من هستم». اینجاست که من آتش می‌گیرم و می‌سوزم. شما چقدر قیمت دارید و خودتان را ارزان می‌فروشید. حالا به موسی خطاب می‌شود: من بیمار شدم، چرا به دیدن من نیامدی؟ خدایا، مگر تو مریض می‌شوی؟ آن همسایه‌ات چند تا خانه آن طرف‌تر مریض شده است، چرا به دیدنش نرفتی؟ آن من هستم! رفقای عزیز، چرا می‌گوید من هستم؟ او امر خدا را اطاعت می‌کند، تو هم امر خدا را اطاعت کن، خدا بشوی.

کسی که غیر از امر خدا حرف بزند، دجال است

همیشه بر عالم دو ندا است: یک ندای رحمانی و یک ندای شیطانی. می‌خواهم خدمت شما عرض کنم به ما وعده و وعید داده‌اند که تا امام زمان (عج الله فرجه) می‌آید دجال می‌آید؛ اشتباه است. تو الان خودت را امتحان کن ببین پیرو دجال هستی یا نیستی. عزیز من، من خودم را امتحان می‌کنم، من می‌نشینم یک جایی با خودم امتحان می‌کنم. آن چیزی که در خودم هست را بیرون پیاده می‌کنم. بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دجال چه کسی بود؟ عمر و ابوبکر بود. مگر هفت میلیون دنبال دجال نرفتند؛ ولی چهار، الی پنج نفر، دنبال حضرت علی (علیه السلام) رفتند. بعد از عمر و ابوبکر چه کسی دجال بود؟ معاویه، دجال بود، دنبال او رفتند. بعد یزید دجال بود. حواستان کجاست؟ یک عمر اشتباه کردیم و حالا هم داریم می‌کنیم. دجال، شریح قاضی بود. چقدر او درس خواند؟ چقدر خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود؟ چقدر او در دنیا، در ظاهر، یک قربی داشت؛ اما والله، نماز خواند، یک «اهدنا الصراط المستقیم»^[۲] نگفت. کجا اینجا مسجد جمکران می‌روی و صد مرتبه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»^[۳] می‌گویی؟ در خانه «اهدنا الصراط المستقیم»^[۲] را بگو. اگر یک «اهدنا الصراط المستقیم»^[۲] بگویی، به یک میلیارد «ایاک نعبد و ایاک نستعین»^[۳] می‌ارزد. حالا چه کسی دجال بود؟ یزید بن معاویه. حالا چه کسی دجال است؟ هارون و مأمون. مرتب بیرون می‌آید. مگر حالا دجال نیست؟ والله، کسی که غیر از امر خدا حرف بزند، دجال است. چرا دجال؟ امر خودش را می‌خواهد بگوید.

خدا از هیچ‌کس به غیر از فقرای صابر عذرخواهی نمی‌کند

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، مواظب باشید، پیرو دجال نباشید. پیرو دجال؛ یعنی پیرو شیطان. بیا پیرو رحمان باش، بیا پیرو ولی الله الاعظم، امام زمانت باش. تکرار می‌کنم: اگر بخواهی پیرو اینها باشی، باید اهل دنیا نباشی؛ یعنی دنیا تو را خوشحال نکند، ولایت، تو را خوشحال کند، ذوق ولایت تو را خوشحال کند. ببین، امروز، شب جمعه آخر ماه مبارک است، چه کسی را خوشحال کردی؟ بیا فکر کن ببین، ماه مبارک چه کار کردی؟ فکر نکن من نماز خواندم، فکر نکن من احیاء رفتم، تمام اینها پوچ است. فکر کن ببین، من امر را اطاعت کردم یا نکردم؟ دل یک مؤمنی را خوش کردم یا نکردم؟ یک بینوا را به نوارساندم یا نرساندم؟ یک قدمی در راه حق گذاشتم یا نگذاشتم؟ این امر امام زمان (عج الله فرجه) است، این است امر خدا اطاعت کردن. عزیز من، من دارم شما را به کجا می‌برم؟ می‌گویم: بیا خدا بشو. مگر خدا بلد نیست به فقرا بدهد؟ والله، بالله، روایت صحیح داریم خدا از هیچ‌کس به غیر از فقرای صابر عذرخواهی نمی‌کند. ببین، صابر باشد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: دوستان ما، شیعیان ما امر به کف ندرند، دستش را جلوی کسی دراز نمی‌کند، فقط دستش را جلوی چه کسی دراز می‌کند؟ خدا. آن وقت خدای تبارک و تعالی از این جور فقرا عذرخواهی می‌کند. می‌گوید: ببخشید، اگر مال دنیا قابل شما را نداشت، من به شما ندادم، مال دنیا قابل شما را ندارد. من شما را اینطوری کردم، داراها حفظ باشند. عزیز من، خدا می‌خواهد تو را حفظ کند. نباید نگاه اینطوری به فقیر بکنی، خدا مالت را می‌گیرد. نگویی من

دارم، خدا من را خواسته است. نه، به تو داده است تا تو را امتحان کند. می‌گوید: «این الفقراء؟» فقراء کجایند؟ آن وقت می‌گوید: هر چه که بخواهید، به شما می‌دهد. ببین، می‌گوید هر چه بخواهید به شما می‌دهم. آیا ما این کار را کردیم؟ آیا ما اطاعت کردیم؟ عزیزان من، فدایتان شوم، ما باید در آخرالزمان دجال را تشخیص بدهیم. کسی که غیر از خدا حرف بزند، دجال است.

وقتی صفات ائمه (علیهم السلام) را داشته باشی، آن وقت مثل آنها می‌شوی

چرا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: همه را می‌آموزم به غیر از سه طایفه؛ شارب الخمر، عاق والدین، کسی که برادر مؤمن از دستش ناراضی باشد. عزیز من، بیا مؤمن بشو؛ خدا تو را در اطراف ولی الله الاعظم، امام زمان (عج الله فرجه) می‌آورد، در اطراف امیرالمؤمنین (علیه السلام). ببین، در کتاب کافی نوشته شده است: اگر محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نداشته باشی، تو را به رو در جهنم می‌اندازند و می‌گویند: اگر یک مؤمن هم از دست تو ناراضی باشد، هیچ عبادت تو را قبول نمی‌کند.

بابا جان من، عزیز جان من، من می‌گویم: بیا علی بشو. من می‌گویم بیا امام زمان (عج الله فرجه) بشو؛ اما نگویی من امام زمان (عج الله فرجه) هستم، من علی (علیه السلام) هستم. نه، تو یک دروغ گفتی، هر بار هفتاد زنا هم به پای تو می‌نویسند. من می‌گویم بیا صفات آنها را داشته باش. از روی «صفات الله»، آنها آن وقت می‌گویند: شیعه‌ها، از ما هستند، شیعه‌ها، از ما هستند؛ نه اینکه خودت بگویی، من آن هستم. اگر من می‌گویم این بشو، آگاهی هم به شما می‌دهم. تو دنبال آن بروی، اشتباه کردی. بیا «صفات الله» داشته باش. وقتی صفات آنها را داشته باشی، آن وقت مثل آنها می‌شوی. خدا برای تو حساب باز می‌کند؛ می‌گوید: این دوست علی (علیه السلام) را اذیت کردی، من از تو راضی نیستم. آیا من متوجه می‌شوم؟

اگر وابسته باشیم، به ما راه نمی‌دهند

عزیزان من، فدایتان شوم، بیایید بیدار باشید، بیایید فکر بکنید، دارد عمر می‌گذرد، مبدا یک عمر اشتباه رفته باشیم. بیایید به صراط مستقیم برگردید. من دوباره تکرار می‌کنم: عزیزان، (من در جای دیگر گفتم) چقدر این ابن ملجم، اشعار از برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت؟ چقدر از برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت؟ یک طوری صحبت می‌کرد که انگار بنده امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ اما عزیز من، نماز خواند، «اهدنا الصراط المستقیم»^[۲] نگفت. بیا ما «اهدنا الصراط المستقیم»^[۲] بگوییم، اگر صراط مستقیم را تشخیص دادید، دست از صراط مستقیم برندارید.

من دوباره تکرار می‌کنم: عزیزان من، با فکر کار کنید. آن نوری که خدا گفته است نور است، نور است. آن کسی که خدا معین کرده است، دنبالش بروید. عزیزان من، یک قدری تفکر دارید، کمی بیشتر تفکر کنید. فدایتان بشوم، آقای مهندس، همین طور که شما داری با مهندسی خود در کارگاه کار می‌کنی، بیا مهندس آخرت هم بشو. دکتر جان، فدایت شوم، همین طور که نبض می‌گیری، مریض می‌بینی، تشخیص می‌دهی، بیا تشخیص ولایت هم بده. عزیز من، این دکتری که برای مریض می‌کنید، اگر خیلی مواظب باشید، خوب شود، خیلی ثواب دارد؛ اما بیا نبض ولایت خودت را هم بگیر، آن تو را نجات می‌دهد. بیا فکر کن، نجات‌دهنده ما چه کسی هست؟ چه کسی هست که ما را به ماوراء می‌رساند؟ چه کسی هست ما را هدایت می‌کند؟ چه کار کنیم که اعمال ما سنگین باشد؟ چه کار کنیم که کارت به ما بدهد؟ عزیزان من، من دوباره تکرار می‌کنم: برای چه به تو کارت می‌دهد؟ وقتی قبول شدی.

الان یک دوست عزیزی داشتم یک فرمایشی فرمودند. گفت یکی از علما، این مرد از هر چیزی بگویی مبرا است، اهل عبادت است، اهل سلوک است، زندگی خیلی عادی دارد؛ نه اینکه بگویی ماشین سواری‌های متعدد دارد، نه، والله؛ ایشان خودشان فرموده بودند: من خواب دیدم کربلا آمدم، نه کفش‌کن را پیدا می‌کنم، نه قبر آقا امام حسین (علیه السلام) را. رفقای عزیز، می‌دانید چرا پیدا نمی‌کند؟ وابسته است. عزیز من، وابسته هستی که جایی را پیدا نمی‌کنی. این مرد وابسته است. گفتند: ممکن است بگوییم؟ گفت: نه. بیایید ما به جایی وابسته نباشیم. والله، اگر وابسته باشیم، به ما راه نمی‌دهند. اگر روایت هم می‌خواهی، این است: چرازهرای عزیز (علیها السلام) عمویش را راه نداد؟ وابسته است. تو چرا وابستگی خودت را نمی‌بری؟ مگر مشرک هستی؟ عمویش را راه نداد. گفت: چرا رفتی؟ گفت: مردم رفتند، ما هم می‌رویم. حالا الان جمعه آخر هست، توی خیابان‌ها می‌ریزند. عزیز من، کجا می‌روی؟ من نمی‌گویم نرو؛ اما فکر داشته باش. ببین

آنها که رفتند چه شد. من همیشه از رفقای عزیزم تشکر می‌کنم. یک دوست عزیزی داشتم، الان مرا آگاه کرد. سؤال شد، ما چطور برسیم؟ اول باید به ولی الله اعظم، امام زمان خودت یقین داشته باشی، به ولایت یقین داشته باشی، مواظب باشی خدشه به ولایت نخورد. چه چیزی خدشه به ولایت می‌زند؟ وابستگی.

علی (علیه السلام) نخلستان درست می‌کند؛ اما یک وقتی هم برای بیتوته خدا گذاشته است

شما حسابش را بکن، ببین، علی (علیه السلام) چه کار می‌کند؟ کارش این است که نخلستان درست می‌کند، آبیاری می‌کند. روایت داریم: یک نخلستان را فروخت. سهم حضرت زهرا (علیها السلام) و خانواده‌اش را گذاشت. داشت می‌آمد، یک دفعه یکی گفت: علی جان، مضطر هستم، ندارم. به او داد. حضرت زهرا (علیها السلام) گفت: علی جان، سهم ما را نیاوردی؟ گفت: زهرا جان، داشتم می‌آمدم. به شخصی برخوردم، گفت: من مسکین هستم، به او دادم. زهرای عزیز هم دیگر صحبت نفرمود. ببین، علی (علیه السلام) چه کار می‌کند؟ نخلستان درست می‌کند؛ اما یک وقتی از برای بیتوته خدا گذاشته است. آمده می‌گوید: زهرا جان، سرت سلامت! چه شده است؟ گفت: دیدم علی (علیه السلام) ایستاده بود، روی زمین افتاد و از دنیا رفت. گفت: او چند دفعه اینطوری می‌شود. عزیز من، ببین، بیتوته را می‌کند، کار را می‌کند، بیتوته خدا را می‌کند. پیروان امیرالمؤمنین، شما هم باید همین‌طور باشید. کار را بکنید، محکم بکنید، قشنگ بکنید. کار، آبرو هست، کار، مکه هست، کار، عمره هست، کار، [برآوردن] حاجت برادر مؤمن است. این همه خیریه‌ها را چه کسی می‌دهد؟ این حاجت برادر مؤمن را چه کسی برآورده می‌سازد؟ عزیزان من، همه اینها [برای این است که] شما کار می‌روید.

خانواده

در زمان عقد، همسر تو، محرم راز تو نیست. چرا همه راز خودت را به او می‌گویی؟

عزیزان من، من دلم می‌خواست یک اندازه‌ای از این بانوان صحبت کنم که انشاءالله به امید خدا، این نوار یک شایستگی داشته باشد. ای جوانان عزیز، ای خواهران عزیز، اگر تو الان عقد بسته هستی، به قول ما عوام، شوهر رفته‌ای، این یک صیغه محرمیت خوانده است، این همسر تو رحمت است؛ اما این همسر عزیز تو محرم راز تو نیست. چرا همه راز خودت را می‌گویی؟ ای دختر جان، این همسر عزیز، دارد تو را عکس‌برداری می‌کند. مواظب باش. تو هم از او عکس‌برداری می‌کنی. جوانان عزیز، [دارد] از تو عکس‌برداری می‌کند، هر چیزی هست به او نگو. چقدر خوب است همسر تو به اینجا می‌آید؟ نگو من شوق درس ندارم، نگو حواسم پرت شده است، نگو من مریض هستم. نگو، این حرف‌ها را نزن. این می‌خواهد هشتاد، نود سال با تو زندگی کند، اگر بگویی فکرم اینطوری شده است، اگر بگویی اینطور ناراحت هستم، می‌گوید این ضعف اعصاب دارد. یا حواسش پرت است، یا خدای نخواستہ کس دیگری را دیده است.

برعکس، هم همین است. ای جوان عزیز، او هم هنوز محرم راز تو نشده است، به زنت امیدواری بده. بعضی‌ها می‌گویند: جادو. ای خانم، عزیز من، زبان خودت جادو هست. جوان عزیز، زبان تو جادو هست. حرفی که نباید بزنی، می‌زنی. حالا یک وقت او سرد می‌شود. زن و شوهری شما به هم می‌خورد، بروید جادوگر بیاورید! تو زبانت جادو هست. چرا اینطوری حرف می‌زنی؟ الان همسر عزیزت خانه‌تان است: یک جمله از نهج البلاغه از او سؤال کن، یک جمله از قرآن مجید سؤال کن، یک جمله از نماز سؤال کن، یک جمله از صحیفه سجادیه صحبت کن. آن جوانان دیگر هم با این همکاری دارند، رفیق هستند، صحبت می‌کنند، همه بیایند به تو حسرت ببرند، نه اینکه حرفی بزنی، همسر خودت را سرد کنی، پدر و مادر را سرد کنی. نگاه به درست نکن. والله، درس، سواد است؛ درس، کمال نمی‌آورد. «کمال، کل کمال». چه کسی کمال می‌آورد؟ ولایت. ولایت، کمال می‌آورد، نه درس. مبدا من به درس خوانده‌ها جسارت کنم. فدایتان شوم، ببینید من چه می‌گویم؟ شما کمال داری، درس خوانده‌ای، زحمت کشیده‌ای، من می‌خواهم شما را به «کل کمال» برسانم. «کل کمال» چه چیزی هست؟ ولایت. «کل کمال» چه چیزی هست؟ معرفت. «کل کمال» چه چیزی هست؟ اندیشه. کل کمال چه چیزی هست؟ اینکه با فکر حرف بزنی. ای آقایان، رفقای عزیز، دانشمندان، اساتید، والله، کمال دارید، من به شما جسارت نکنم؛ می‌خواهم به «کل کمال» برسید. «کل کمال» چه چیزی هست؟ تربیت ولایت. چرا تو خودت را اینطوری می‌کنی؟ ای دختر عزیز، ای جوان عزیز، دوباره تکرار می‌کنم: از تو عکس‌برداری می‌کند. خانم، نگاه به درست نکن. اگر پیش پدر و

مادرت خودت را لوس می‌کنی، خودت را پیش همسر عزیزت لوس نکن؛ او دلش سرد می‌شود. الان که به خانه‌ات می‌آید، بگو: بله، من دانشکده بودم، فلانی درسش اینطوری بود، به او حسرت بردم. کوشش می‌کنم من هم همانطوری بشوم. چرا این همه زن و شوهری‌ها به هم می‌خورد؟ تو زبانت جادو هست. من هم به دختر، و هم به پسر می‌گویم. بیایید امیدواری به هم بدهید. اگر شما الان دلت درد می‌کند، یا سرت درد می‌کند، یا سرگیجه داری، نباید به شوهرت بگویی، مبادا به همسر عزیزت بگویی، مبادا بگویی من می‌روم درس می‌خوانم، فکرم اینطوری شده است. می‌گوید این فکری شده است، این ضعف اعصابی شده است، این به درد من نمی‌خورد.

ای دختران، بیایید حرف پدر و مادران را گوش دهید

این از دخترانی که همسر دارند. آمدم سر دخترانی که همسر ندارند. ای خواهران عزیز، به وجود زهرای عزیز (علیها السلام)، من حسابی که روی دختر خودم می‌کنم، با شما دارم؛ وگرنه اگر لکنتی دارم و توانش را ندارم شما را احترام کنم ببخشید. الان یکی از تهران پیش من آمده است، به من می‌گوید: پسر لیسانس دارد، من یک دختر می‌خواهم حرف مادرش را گوش کرده باشد، هیچ چیز دیگری هم نمی‌خواهم. ای دختر عزیز، چرا حرف مادرت را نمی‌شنوی؟ چرا حرف پدرت را نمی‌شنوی؟ نگاه به درست نکن. بیا خودت را خدشه‌دار نکن. همین‌طور که آن کسی که شوهر دارد، آن خانم دارد عکس‌برداری همسرش را می‌کند و همسرش هم دارد او را عکس‌برداری می‌کند، کسانی که پسر دارند، دارند تو را عکس‌برداری می‌کنند. چطور تو را عکس‌برداری می‌کنند؟ مادرش در مجلس است، به تو برخورد پیدا کرده است. می‌گوید: فلانی، دختر دارد، من دیدم به مادرش برگشت، دیدم پاهایش را جلوی مادرش دراز کرد، دیدم که به حرف مادر و پدرش نیست. تو خودت را ارزان می‌کنی. جسارت می‌شود؛ اما اگر هم کسی بیاید و تو را بگیرد، واللّه، به واسطه جمالت تو را می‌گیرد، به واسطه کمالت تو را نمی‌گیرد. یک مدتی که شد تو را رها می‌کند، طلاق می‌دهد.

دختر عزیز، بیا کمال پیدا کن. بیا به حرف مادرت گوش کن. اگر گفت خانه همسایه نرو، نرو. اگر گفت زود بیا، بیا. اگر گفت در خیابان نخدم، نخدم. اگر یک لباسی که شایسته تو نیست، مثل این لباسهایی که درآمده است، برای نگرفت، از او ممنون هم باش. باکره بودن دختر یک حرفی است، تو باید آبرویت هم باکره باشد، هیكلت هم باکره باشد. عزیزان من، بیایید حرف بشنوید، خودتان را بدبخت نکنید. آخر چطور شده است که تو از پدرت بهتر عقل پیدا کردی؟ تو چطور شده بهتر از مادرت عقل پیدا کردی؟ این مادر تو تجربه دارد، پدر تو تجربه دارد، بیا گوش بده. ببین، چقدر حکم سخت است؟ اگر بچه شیعه هستی، بیا گوش بده. می‌فرماید: من سه طایفه را نمی‌آمزم: شارب الخمر و عاق والدین را. دختر عزیز، بیا عاق والدین نشو، نگاه به جمالت نکن، خدا تو را نمی‌آمزد. بیا امر پدر و مادرت را اطاعت کن. بیا حرف من پیرمرد هفتاد و چهار پنج ساله را بشنو. من غرض ندارم، مرض ندارم. من دلم می‌خواهد شما در آغوش یکدیگر باشید.

به دینم قسم، اگر بدانم رفقای من یک ذره ناراحتی راجع به همسرانشان دارند، به دینم، من ناراحت هستم. وظیفه من این هست که ناراحت باشم. مگر ما پیرو ولی الله الاعظم (عج الله فرجه) نیستیم؟ روایت داریم، یک شیعه یک وقت ناراحت است، گویا از امام سؤال می‌شود، می‌گوید: امام زمانش ناراحت است که این شیعه ناراحت است. یا برعکس یک شیعه ناراحت است، امام زمانش ناراحت است. «لحمک لحمی، دمک دمی». اگر شیعه باشی، زن و مرد ندارد. ما باید اینطوری باشیم. بیا حرف بشنو. دوباره تکرار می‌کنم: اگر گفتم عکس‌برداری، متوجه باش که چه می‌گویم. کسانی که جوان دارند، دارند از تو عکس‌برداری می‌کنند. می‌گویند: دختر فلانی اینطوری هست، خیلی این‌جوری هست. می‌گویند: نه، یک کم حیایش کم است، دیدم به روی مادرش برگشت. ارزان می‌شوی. تو نگاه به قدرت خودت نکن، بیا حرف بشنو. اگر گفت نرو، نرو؛ اگر گفت برو، برو. بیا امر پدر و مادرت را اطاعت کن. اگر این کار را نکنی، عاق والدین می‌شوی. اگر به مبنا یقین داری، عاق والدین را می‌سوزانند، اگر نداری، بیا فکر کن، می‌خواهی در این دنیا زندگی کنی، بیا حرف بشنو. حالا چطور می‌شود که ما اینطوری می‌شویم؟ ما فکر و اندیشه نداریم.

خانه شما تا زمانی که آن را بت‌کده نکردید، بیت الله است

من در یک جای دیگر گفتم، می‌خواهم روی مناسبت بگویم وگرنه نمی‌خواهم حرفی را تکرار کنم. خدای تبارک و تعالی تمام این عالم را از آب خلق کرد. اراده کرد زمین می‌خواهد، حالا برای چه زمین می‌خواهد؟ آدم می‌خواهد به زمین بیاید، آدم که ماهی نیست که او را به دریا بیندازد. می‌گوید من می‌خواهم خلیفه خلق کنم، خلیفه خلق کرده است. حالا چه کار می‌کند؟ کفی زده شد. مکه معظمه را ام القری می‌گویند. زمین از زیر مکه به همه عالم کشیده شد. این زمین قطعه‌بندی شد. من

یک وقت مثال زدیم؛ مثلاً این فرش الان هست، از این فرش کشیده می‌شود، در تمام خانه‌های شما قسمت‌بندی می‌شود. اینجا بیت خداست، اتصال به آن بیت است.

اگر می‌گوییم بیت الله، خانه شما هم بیت الله است. من جدی می‌گویم؛ یک طوری خانه شما می‌شود، از خانه خدا هم بالاتر می‌شود. چرا؟ هر چقدر هم مکه بروی؛ البته باید هم بروی؛ اما والله، اگر این حرف‌ها را نشنوی؛ آنجا حیوان هستی، من جدی می‌گویم، ثابت می‌کنم. حالا خانه شما بیت خداست. تا چه موقع بیت خداست؟ تا زمانی که اینجا را بت‌کده نکردی. اگر تلویزیون، ویدیو و این چیزها را گذاشتی، اینها بت هستند. مگر نبود خانه خدا بت‌کده شد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بت‌ها را روی زمین ریخت؟ چه کسی می‌آید این بت‌های خانه‌های شما را روی زمین بریزد؟ شما الان فکر نمی‌کنید. این منزل شما، بیت خداست، اگر احترام کنید باید بچه شما چه بشود؟ عیسی می‌شود. چرا بعضی از بچه‌ها اینقدر پررو و بی‌حیا هستند؟ آن بت را دیدند، از آن بت بی‌حیا شدند. عزیز من، بیایید این بت‌ها را از خانه‌تان دور کنید. نگو چه کسی دارد، او خودش بت‌پرست است. تا می‌گویم، می‌گویند فلانی هم اینطوری است، دارد، نمی‌خواهم اسم بیاورم. خب دارد، او خودش هم بت‌پرست است. تو بیا خداپرست بشو. (صلوات)

حالا اشتباه نکنید. اگر به من ایراد کنید، من افتخار می‌کنم؛ اما ایراد ندارد: خانه خدا، زایشگاه علی (علیه السلام) است، تمام احترامش به واسطه همان است؛ اما خانه تو باید ولایت‌پرور باشد. ببین، من چه می‌گویم که می‌گویم بهتر است؟ چرا خدا می‌گوید: آن یک دانه آدم ولایتی، من هستم؛ اما می‌گوید خانه من آنجاست؛ نمی‌گوید من هستم؟ اگر من می‌گویم خانه شما بهتر از مکه است، در صورتی است که شما امر را اطاعت کنید، در این زمین اطاعت کنید، این زمین را بت‌کده نکنید. گوینده لا اله الا الله را درست کنید. بچه از آن بیاید که خدا می‌گوید من هستم. مگر من نگفتم که به موسی گفت چرا دیدن من نیامدی، من مریض شدم، این من هستم؟ عزیز من، تو که ولایت‌پرور هستی، خداپرور هستی. والله، این حرف‌ها را که من می‌زنم، توی کتاب‌ها نیست، ممکن است در قلب مبارک امام زمان (عج الله فرجه) باشد. (صلوات)

خانمها، اگر شما خانه‌داری کنید، ولایت‌پرور باشید، بچه‌داری کنید، امر شوهرانتان را اطاعت نکنید، اگر بمیرید، جزء شهدا هستید

عزیزان من، دوباره تکرار می‌کنم: مگر نمی‌گوید عرش العظیم؟ مگر نمی‌گوید قرآن العظیم؟ عزیز من، قلب تو، هم عرش خداست؛ اما چه چیزی عرش خداست؟ این عرش، با عرش اتصال باشد، نه با ساز و نواز، نه با فکر و خیال، نه با اینها که درآمده است. حالا شما در آن خانه چه کار می‌کنید؟ حالا روایت صحیح داریم. آخر، شما چه می‌خواهید؟ مگر نمی‌خواهید جزء شهدا باشید؟ هیچ کسی به درجه شهدا نمی‌رسد؛ اما آن شهید باید به امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، نه به امر کسی دیگر. خدا هم در قرآن مجید می‌فرماید: مزد و اجر شهید را من می‌دهم؛ اما می‌گوید به امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام باشد، در آنجا به آن قید زده است. حالا روایت داریم وقتی آیه جهاد نازل شد، یک زنی به نام عدوه، از طرف زن‌ها نمایندگی پیدا کرد، پیش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند. گفت: چرا خدا بین ما و مردها فرق گذاشته است؟ ما هم می‌خواهیم شهید شویم. فوراً جبرئیل نازل شد. یا محمد، به اینها بگو شما خانه‌داری کنید، ولایت‌پرور باشید، بچه‌داری کنید، امر شوهرانتان را اطاعت کنید، اگر شما بمیرید، جزء شهدا هستید. مگر نمی‌گوید شما هم برو کار کن؟ حالا هر کاری شد. یک ذره بدنت ناراحت بشود، (کار، آدم را ناراحت می‌کند. من خیلی سال کار کردم؛ یعنی اینقدر کار کردم که دیگر نمی‌توانم کار کنم.) تو هم اگر کار کردی، اگر بمیری، جزء شهدا هستی. پس خانم عزیز، تو جزء شهدا شدی. آقای عزیز، تو هم جزء شهدا شدی. دیگر چه می‌خواهی؟ والله، فردای قیامت پشیمان می‌شوی. این خانه خدا را بت‌کده نکن. پس تو جزء شهدا هستی، همسر عزیزت هم جزء شهدا هست. پس وقتی اینطوری شدی، خانه که به این خوبی هست چه می‌شود؟ مگر مریم در خانه خدا نبود، خدا عیسی را به او داد؟ به تو از عیسی بالاتر می‌دهد.

آن نوری که به کوه سینا خورد، نور یک شیعه آخرالزمان بود

والله، بالله، یک شیعه از انبیاء، به غیر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرالزمان بالاتر است. اینقدر ابراهیم گریه کرد، اینقدر توی بیابان و کوه‌ها رفت، اینقدر گوسفندهایش را در راه خدا داد تا خدا منت سرش گذاشت. خدمت پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، گفت: من می‌خواهم شیعه بشوم. رفقای عزیز، می‌خواهم امشب همه چیز شما را معلوم کنم که بدانید چه هستید، چه می‌شوید و چه چیزی از دست می‌دهید؟ مگر نیست که بنی اسرائیل، هفتاد قبیله بوده است؛ [گفتند:] ما می‌خواهیم خدا را ببینیم؟ گفت: خدایا، اینها اینطوری می‌گویند. گفت: اینها انتخاب کنند، هفتاد قبیله هستند، هفتاد نفر از شاخصهای اینها معلوم شد. گفت: آنها را به سینا بیاور. یک نوری تجلی کرد. موسی غش کرد. آنها مردند. نور شیعه، یک نهیبی است که به غش می‌اندازد. عزیز من، چه کسی را؟ کجایید؟ چه کسی هستید که خودتان را می‌فروشید؟ حالا موسی گفت: خدایا، وقتی کسی از اینها را نکشته بودی، ایمان نیاورده بودند. هفتاد تا از شاخصهای اینها مردند. [گفت:] یا موسی، دعا کن زنده شوند. دعا کرد اینها زنده شدند. گفت: خدایا، این نور خودت بود. گفت: لا. گفت: نور محمد و آل محمد بود. گفت: لا. گفت: پس نور چه کسی بود؟ گفت: یکی از مؤمنین و شیعیانی که در آخرالزمان دینشان را حفظ کنند. بابا جان، موسی می‌گوید: خدایا من را از آنها قرار بده. گفت: لا. گفتند: آنها چه کار می‌کنند، ما آنطوری شویم؟ ما باید همان کاری را بکنیم که آنطوری شویم. گفت: اینها امر من را به امر خودشان ترجیح می‌دهند، کار لغو هم نمی‌کنند. آقا این کار لغو نیست که من دیگر اسم آن را نمی‌آورم، می‌کنی. سریال کجا، مریال کجا، ریال کجا؟ دلتان را به این حرفها خوش کردید. شیطان تمام اینها را به شما القاء می‌کند. به موسی می‌گوید: لا. بعد می‌گوید دیگر چه کار می‌کنند؟ [می‌فرماید:] معصیت ولایتی نمی‌کنند. دوستان علی را با چشمشان اینطوری نمی‌کنند، دوستان علی را اذیت نمی‌کنند، برای دوستان علی حرامزادگی نمی‌کنند، از دوستان علی دستگیری می‌کنند، علی را دوست دارد و دوستانش را هم دوست دارد.

«خدا می‌داند این روایت چقدر مرا جلا می‌دهد. به دینم قسم، وقتی من بچه‌های شما را می‌بینم می‌خواهم دست و پایشان را ببوسم. وقتی می‌بینم، می‌بینم عصاره شماست، فهمیدید؟ من یک دوستی داشتم، مسافرت رفته بود. اینقدر دلم می‌خواست بچه این را ببینم. از آنطرف نمی‌خواستم به خانه آنها تلفن بزنم. اصلاً انگار من برای بچه او پر می‌زدم؟ آدم می‌گوید این را ببینم تسلی پیدا کنم.»

بابا، من روایت می‌گویم که این تند شد، شما قبول کنید. مگر خضر، شیعه نیست؟ ببین، موسی را فلج کرد. شما باید شیعه باشید و شیعه هستید. گفتم: «کمال، کل کمال». باید دست از این کارهایتان بردارید. باید آن بیتوته به شما نوید بدهد، آن بیتوته به شما نور بدهد. باید یقین داشته باشید. دوباره تکرار می‌کنم: خدا می‌داند این بیتوته شب، یا بیتوته روز، شب و روز ندارد، چقدر برای ما ارزش دارد؟ تا کی می‌روی دعای جوشن می‌خوانی و دعای افتتاح می‌خوانی و دعای کمیل می‌خوانی و نمی‌گذاری مردم بخوابند؟ نه تو حالت می‌شود، نه او.

یا علی

ارجاعات

1. ↑ (سوره الأحزاب، آیه 56)
2. ↑ ۲/۱ ۲/۲ ۲/۳ ۲/۴ (سوره الفاتحه، آیه 5)
3. ↑ ۳/۱ ۳/۲ (سوره الفاتحه، آیه 4)